

الف لام، خدمت یا خیانت - بخش سوم

دکتر سید حمید روحانی

پیش از پرداختن به نقد نادرستی‌ها، خلاف‌گویی‌ها و تحریف‌گری‌ها در کتاب *الف لام خمینی* یادآوری چند نکته بایسته است:

۱. در نقد و بررسی کتاب *الف لام*، سخن بر سر این نیست که نویسنده آن روی چه انگیزه‌ای به نگارش این کتاب دست زده است؛ آیا این نگارش بر پایه نقشه و برنامه سازمان‌یافته و حساب‌شده‌ای بوده است که سازمان‌های جاسوسی و فراماسونری و باندهای مرموز تخریب و تحریف تاریخ انقلاب اسلامی کارگردانی کرده‌اند یا ریشه در دیدگاه گژاندیشانه و جناحی جناب نویسنده دارد؟ بی‌تردید آفتاب برای همیشه پشت ابر نمی‌ماند و به زودی نقشه‌ها و دسیسه‌ها برملا می‌گردد، زمستان پایان می‌یابد و سیاهی بر ذغال می‌ماند. لیکن بایستی به این نکته توجه داشت که جریان‌های مرموزی که دنبال دشمنی با امام و تخریب چهره او هستند اگر کتابی علیه او می‌نوشتند تا او را در تاریخ بدنام کنند بهتر از آنچه را که در کتاب *الف لام* آمده است، نمی‌توانستند ارایه دهند. به ویژه با در نظر گرفتن این نکته که دشمن به درستی دریافته است که برای خدشه‌دار کردن چهره امام باید زیر پوشش ستایش ضربه زد. بنابراین کتاب *الف لام خمینی* چه از روی نادانی و ناآگاهی و نگرش جناحی و چه بر پایه برنامه سازمان‌یافته و خائنانه به رشته نگارش کشیده شده باشد، از کتاب‌هایی است که اغراض دشمن را پی گرفته و آب به آسیاب دشمن ریخته است.

الف لام، خدمت یا خیانت - بخش اول

الف لام، خدمت یا خیانت - بخش دوم

۱. در شماره پیش فصلنامه *پانزده خرداد* (شماره ۵۷) در بخش دوم نقد *الف لام*، یادآور شدم که عناصر مرموز و خیانت‌پیشه که از امام (سلام‌الله‌علیه) دلی پرکین و چرکین دارند و از نوشته شدن تاریخ بدون غرض‌ورزی و دروغ‌پردازی، سخت بیمناک‌اند، از کتاب *الف لام* استقبال می‌کنند و حتی این پیش‌بینی را نیز کردم که چه بسا آن را به عنوان کتاب سال به نمایش درآورند. این پیش‌بینی چه زود جامه عمل پوشید و دیدیم که برجانی‌های بی‌وطن و دروغ‌گویان فریب‌کار مکار که در دروغ‌پردازی گوی سبقت را از خدایان دروغ ربوده و کذاب قرن لقب گرفته‌اند، شتاب‌زده به صحنه آمدند و کتاب *الف لام* را به عنوان کتاب برگزیده سال مورد ستایش قرار دادند و به نویسنده آن، بابت نسبت‌های ناروایی که در این کتاب به امام داده است، جایزه دادند و از او قدردانی کردند. اگر جز این بود، چگونه شدنی است کتابی که

هنوز بیش از یک سال از انتشار آن نگذشته است در میان صدها کتابی که برای به دست آوردن امتیاز در صف انتظارند، کتاب //ف لام-خارج از نوبت- به اصطلاح مورد ارزیابی قرار بگیرد و برگزیده شود و امتیاز بگیرد؟! و اکنون نیز پیش‌بینی می‌کنم دیری نپاید که این کتاب از سوی غرب‌باوران خودفروخته و عناصر ضد انقلاب که قبله‌گاهشان کاخ سفید است، مورد ستایش و قدردانی قرار بگیرد و بوق انگلیسی بی‌بی‌سی به تفسیر و تجلیل آن پردازد و این اثر سطحی و سخیف را منبع معتبر تحریف و تخریب شخصیت امام قرار دهند و هر جا که یاران راستین امام، اشکالی و اعتراضی وارد کردند، برگزیده شدن این کتاب در جمهوری اسلامی را چماقی برای خباثت‌های خود سازند.

بند و بست با برج‌های

ذوق‌زدگی و شیفتگی برج‌های نسبت به کتاب //ف لام نشان داد که این کتاب احتمالاً طبق یک برنامه حساب‌شده و بده‌بستان‌های از پیش برنامه‌ریزی‌شده به نگارش درآمده است و نویسندگان آن افزون بر شناساندن امام گمنام! مأموریت چهره‌سازی و رونمایی از برخی ورشکسته‌ها را نیز بر دوش کشیده است و در این مقطع که جناب رئیس‌جمهور در اوج بدنامی و ورشکستگی در میان ملت ایران قرار دارد، نویسنده //ف لام وظیفه‌مند بوده به تبلیغ و پروپاگاندا از او پردازد و پاداش بگیرد. در واقع این جناب در کتابی که به‌ظاهر برای شناساندن!! امام به رشته نگارش کشیده از پریزدنت روحانی چهره بسازد و به او آبرو ببخشد؛ آن جناب نیز در مقابل، تحریف‌گری‌ها و نارواگویی‌هایی را که علیه امام در کتاب //ف لام آمده است اعتبار ببخشد و از امام انتقام بگیرد! آخر دنیا، دنیای بده‌بستان و معامله است و ضعفای قوم دنبال معامله و تعامل‌اند یا تعامل با یکدیگر و یا «تعامل با دنیا»! و آنهایی که از قافله این تعامل پر سود و بهره دور بمانند، باید بدانند که به انزوا کشیده می‌شوند! و نه تنها به قافله تمدن نمی‌رسند بلکه از «دروازه تمدن» نیز نمی‌توانند بگذرند!

۳. دست‌اندرکاران چاپ و نشر کتاب //ف لام نشان دادند که در ارادت و ایمان به امام، صادق نیستند. اگر پیش از نقد کتاب یادشده ادعا داشتند که از شبهه‌افکنی‌ها و نسبت‌های ناروا به امام در این کتاب آگاهی نداشتند پس از انتشار نقد و بررسی، حجت بر آنها تمام شد. لیکن دیدیم که همچنان به تبلیغ از این کتاب ادامه دادند و ثابت کردند که از امام تنها نام او را می‌خواهند تا نان بخورند. برای آنها اصولاً مهم نیست آنچه را که به نام امام انتشار می‌دهند و به بازار عرضه می‌دارند، چه ضربه‌های جبران‌ناپذیری به جایگاه و شخصیت امام وارد می‌کند و آب به آسیاب دشمن می‌ریزد.

۴. مهم این است که به نوعی سری در سرها داشته باشند. اگر دستشان از ریاست و وزارت کوتاه است، دست‌کم، به نام امام و با عنوان چاپ و پخش آثار و اندیشه‌های امام به نوایی برسند و مقامی کسب کنند و چون خود توان جستار و پژوهش ندارند و به اعتراف خود، حتی نمی‌توانند خلاف‌گویی‌ها و تحریف‌گری‌های یک نوشته را به درستی بازشناسند، ناگزیرند از عناصر معلوم‌الحال یا مجهول‌الهویه کمک بگیرند و کارچاق‌کن دیگران باشند! و نوشته‌های بی‌مایه و بی‌پایه‌ای را که اصولاً یک کار پژوهشی

به شمار نمی‌آید و به قول برخی از اهل نظر یک کتاب تاریخی نیست و به آن نمی‌توان ارجاع تاریخی داد، [۱] کتابی وانمود کنند که می‌تواند «برای عارفان، درس توحید و برای عابدان درس عبودیت و اخلاق و خودسازی و برای مصلحان و مبارزان، علم مبارزه و سیاست همراه با دیانت» داشته باشد!! [۲]

اگر ناشران کتاب //ف لام، کوچکترین ارادت و علقه و علاقه‌ای به امام داشتند، در جمع کردن این کتاب از بازار درنگ نمی‌کردند. هر چند جمع کردن و حتی خمیر کردن آن نیز نمی‌تواند ضربه‌ای را که به امام و تاریخ انقلاب زده‌اند، جبران کند.

ناشران کتاب //ف لام با بی‌تفاوتی و بی‌خیالی در برابر تهمت‌های ناروا و نسبت‌های نابجایی که در این کتاب به امام وارد شده است، نشان دادند که نه تنها از مخدوش شدن چهره امام پروایی ندارند بلکه بر آن نیستند راستی و درستی را در تاریخ پاس بدارند و از واقعیت‌های تاریخی صیانت کنند. ناشران کتاب //ف لام نه تنها از نسبت‌های ناروایی که در این کتاب به امام داده شده و ظلمی که به آن مرد خدا شده شرم نکردند و کوچک‌ترین گامی در راه اصلاح و جبران آن خیانت‌ها برنداشتند بلکه در نمایشگاه کتاب تهران با یک اشتیاق شرم‌آوری به تبلیغ از این کتاب پرداختند و به نیشخند نقدکنندگان آن نشستند و بیگانگی خود را از امام به نمایش گذاشتند.

ناشران کتاب //ف لام نه تنها در برابر نقد علمی و منطقی پیرامون این کتاب، خود را به کری زدند و تغافل کردند بلکه حتی از هشدار صریح و تکان‌دهنده برخی از نمایندگان ملت نیز متنبه نشدند و خم به ابرو نیاوردند. حجت‌الاسلام والمسلمین نصرالله پژمانفر، نماینده محترم مشهد و کلات در مجلس شورای اسلامی در نشست علنی نوبت عصر روز سه‌شنبه ۲۰ فروردین ۹۸ مجلس شورای اسلامی در تذکر شفاهی خود اعلام کردند که ... //ف لام خمینی چهره‌ای تاریک و سیاست‌زده از امام خمینی به نمایش گذاشته است. متأسفانه این کتاب در صدا و سیما و در نهادهای مختلف تبلیغ شده... در این کتاب کاملاً یک چهره تاریک، سیاست‌باز و اهل زد و بند و چهره لیبرالی از امام خمینی (ره) معرفی شده است که پر از غرض‌ورزی‌ها و اشکالات فراوان است.

زمینه‌سازی برای جایزه فرمایشی

در دو بخش گذشته در نقد کتاب //ف لام، گوشه‌هایی از آورده‌های خلاف واقع، بی‌پایه و حتی دور از روش پژوهشی کتاب //ف لام را با دلایل علمی، عقلی و منطقی بازگو کردیم و این واقعیت را به درستی نشان دادیم که کتاب یادشده نه تنها با شیوه تاریخ‌نگاری نگارش نیافته است بلکه حتی آن را یک کار پژوهشی ابتدایی نیز نمی‌توان به شمار آورد و ناتوانی نویسنده در مورد یک گزارش ساده مانند دیدار مهدی عراقی با امام در پاریس، «مشتی نمونه خروار» است و فرودستی نویسنده را در امور علمی و تحقیقاتی به نمایش می‌گذارد.

اکنون به نقد بخش دیگری از آورده‌های سست و نادرست کتاب یادشده می‌نشینیم و در گام نخست این نکته باریک‌تر ز مو را مورد سؤال قرار می‌دهیم که نویسنده در کتاب //ف لام که به‌ظاهر پیرامون زندگی امام به رشته

نگارش کشیده شده است، چگونه به بازگو کردن برخی از خاطرات جناب شیخ حسن روحانی پرداخته و گزافه‌گویی‌ها و نارواگویی‌های او را چنین تکرار کرده است:

...حسن روحانی درباره سخنان هشتم آبان خود در مسجد ارک گفته است: «بعداً که من به اروپا رفتم این نوار را در انجمن اسلامی آنجا دیدم. دوستانی که از امریکا آمده بودند، گفتند: این نوار در همه انجمن‌های اسلامی در سراسر امریکا بود و دست به دست می‌گشت. پس از انقلاب، یکی از مبارزان عراقی ... که مغازه نوارفروشی داشت. خودش به من گفت: حدود بیست هزار از این نوار را تکثیر کرده و فروخته است»[۵...]

پیش از پرداختن به نقد کتاب //ف لام بایسته است نظری به نارواگویی‌هایی که در خاطرات جناب شیخ حسن روحانی آمده است داشته باشیم.

اول اینکه سخنرانی او در دوران اوج انقلاب (۸ آبان ۵۶) در آن شرایطی که برخی از سخنرانان، شخص شاه را مورد هجمه قرار می‌دادند، سخنرانی‌ای نبود که برای جوانان انقلابی و پرشور درون‌مرزی و برون‌مرزی گیرایی ویژه‌ای داشته باشد. در هیچ یک از منابع معتبر تاریخی نیز روایتی وجود ندارد که کسی، جریانی و گروهی از این سخنرانی به عنوان یکی از عوامل اثرگذار در فرآیند بیداری انقلابی یاد کرده باشد. اولین بار آقای شیخ حسن روحانی در کتاب خاطرات خود که در سال ۱۳۸۷ توسط مرکز اسناد انقلاب اسلامی منتشر شد، چنین ادعایی کرده است.

دوم اینکه تا آنجا که نگارنده به یاد دارد و در بیرون مرز به سر می‌برده است، نوار سخنرانی‌هایی که میان ایرانیان برون‌مرزی مداوماً دست به دست می‌شد، نوار سخنرانی شخصی به نام رضوانی بود که در آن به شخص شاه سخت حمله شده بود.[۶] از دیگر نوارهای صدادار و گیرا سخنرانی خلخال، هادی غفاری و آقای عبدوس بود که گاهی نیز به نام حقدوست به خارج می‌رسید که سخنان شدیدالحن و آتشینی بود و در کنار حرم حضرت زینب (سلام‌الله علیها) به فروش می‌رسید. سخنرانی‌های برخی از بزرگان مانند خزعلی، محمدجواد حجتی کرمانی، ربانی املشی و صادق خلخال در مسجد اعظم قم نیز از سخنرانی‌های سر و صدادار بود که حتی روزنامه‌های رسمی وابسته به رژیم شاه را نیز به واکنش واداشت. سخنرانی شیخ حسن روحانی در میان انقلابی‌ها گیرایی نداشت و آوردن نام خمینی در آن مقطع همگانی شده بود و بیشتر منبری‌ها از او با صراحت نام می‌بردند؛ از این رو، سخنان او از سخنرانی‌هایی نبود که در میان ایرانی‌های خارج‌نشین دست به دست شود.

سوم ادعای اینکه سید محمدتقی مدرسی گفته است که «... نوار سخنرانی شما را به تعداد چند هزار نسخه تکثیر و در کویت و دیگر کشورهای خلیج فارس، پخش کرده!» یا ریشه در خیال‌پردازی گوینده خاطرات دارد یا باید گفت که آقای مدرسی جناب شیخ را دست انداخته است. آقا تقی مدرسی و برادر او آقا هادی از مروجان سید محمد شیرازی بودند و نه تنها در راه نهضت امام و مبارزان ایرانی گامی برنمی‌داشتند و همکاری

نمی‌کردند، بلکه کارشکنی هم می‌کردند. احتمالاً به همین علت نویسنده *الف لام* نام محمدتقی مدرسی را درز گرفته و نقطه‌چین کرده است! البته او آن احاطه و آگاهی تاریخی را ندارد که از موضع مدرسی‌ها آگاهی داشته باشد لیکن ناشران کتاب یادشده با اطلاع از عقبه فکری و عملکردهای افراد مختلف از طریق اسناد ساواک احتمالاً از پیشینه برادران مدرسی بی‌خبر نبوده‌اند و می‌دانستند که آنها هیچ‌گاه نوار سخنرانی سیاسی را تکثیر و پخش نمی‌کنند.

چهارم؛ درباره ادعای «تکثیر چند هزار نسخه از نوار سخنرانی!» باید گفت یا گوینده خاطرات از شمار «چند هزار» غفلت داشته و یا چند هزار نوار را به درستی نتوانسته ارزیابی کند که دارای چه حجمی می‌باشد و در کشور خفقان‌بار کویت که حکم حیات خلوت ساواک را داشت و حتی نامه‌هایی که از مبارزان ایرانی برون مرزی به پست‌خانه کویت می‌رسید از سوی مأموران ساواک که در پست‌خانه کویت مستقر بودند مورد واریسی و کنترل قرار می‌گرفت و حتی از رسیدن برخی نامه‌ها به دست گیرنده کویتی جلوگیری می‌شد، چگونه امکان‌پذیر بوده است که چند هزار نسخه از آن نوار تکثیر شود؟!

بگذریم که در این خاطرات، دروغ‌پردازی‌ها و گزافه‌گویی‌های بی‌شماری دیده می‌شود که دریغ از وقتی که صرف رد و نقد آن شود.

لیکن از نویسنده *الف لام* جای سؤال است که به چه منظوری و روی چه انگیزه و نیت خالصانه! و خداپسندانه‌ای!! به بازگو کردن این خاطرات پرداخته و حتی بخشی از سخنرانی جناب شیخ حسن روحانی را زینت‌بخش کتاب مربوط به زندگینامه امام ساخته و چنین آورده است:

...روحانی، سختی‌های رفته بر حضرت ابراهیم علیه‌السلام را یاد کرد و آنها را شبیه مصائب پانزده سال اخیر آیت‌الله خمینی دانست و در پایان گفت: «حضرت ابراهیم بعد از گذراندن چندین مرحله از امتحان الهی در نهایت از طرف خداوند مأمور شد که فرزندش را قربانی کند. پس از آن خداوند فرمود: اِنِّی جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ اِمَامًا.» و با این استدلال، آیت‌الله را امام خطاب کرد[۷۰۰].

آیا آوردن بخشی از خاطرات و سخنرانی شیخ حسن روحانی در راستای امام‌شناسی و شناساندن آن مرد بزرگ است؟! آیا سخنرانی دیگر سخنوران که با کمال شجاعت در بالای منبر شخص شاه را مورد حمله و هجمه قرار می‌دادند به اندازه سخنرانی نامبرده تأثیرگذار نبوده است که جناب نویسنده حتی اشاره‌ای به آن سخنرانی‌ها نکرده است؟ چطور شد که نویسنده *الف لام* از سخنرانی درازمدت شهید سعیدی که رژیم شاه را نگران ساخته بود و سرانجام به قیمت جان‌ش تمام شد، حتی به قدر سطری نیاورده است؟ چرا از سخنرانی حجت‌الاسلام مروارید در مسجد جامع تهران پس از فوت آیت‌الله حکیم در سال ۱۳۴۹ که به اعتراف صاحب‌نظران در گرایش و روی‌آوری مردم به امام و تقلید از او نقش سازنده‌ای ایفا کرد، یاد نکرده است؟

آیا به نظر نمی‌رسد آنچه در کتاب *الف لام*، درباره شیخ حسن روحانی آمده است زمینه‌سازی و برنامه‌ریزی حساب‌شده برای گرفتن جایزه فرمایشی و ساختگی بوده است؟! و چنانکه در مقدمه یادآور شدم، دور از نظر نیست که تخریب تاریخ، خدشه‌دار کردن چهره مقدس و درخشان امام و بزک کردن چهره‌های آلوده و سیاه برخی از عناصر ورشکسته و بی‌آبرو در نگارش کتاب *الف لام* بی‌نقش نبوده است و حتی اگر ساده‌لوحانه و خوش‌بینانه بر این باور باشیم که چنین قصد و غرضی در نگارش و تدوین کتاب *الف لام* در کار نبوده است! این واقعیت را نمی‌توان نادیده گرفت که کتاب یادشده چنین پیامدهای ناشایست و ناروا را به همراه داشته است.

این سبک و سیاق قلم زدن و برای ورشکسته‌ها آبرو دریوزگی کردن، شیوه و شگرد ننگ‌بار فراماسون‌ها در عصر قاجار و پهلوی بود که با آوردن نام خیانت‌پیشگان و بیگانه‌پرستان در کنار نام نامی آزادمردان، تلاش می‌کردند عناصر خودباخته را آبرو بخشند و با لجن کثیف آنها وارستگان و آراستگان را آلوده سازند. نقشه این بود که هر جا نامی از سید جمال در میان است نام میرزا ملکم‌خان نیز آورده شود تا برای ملکم‌خان بی‌وطن، آبرو دریوزگی کنند و در برابر، چهره درخشان سید جمال‌الدین اسدآبادی را کدر سازند.

نکوهش در کارپیچ ستایش!

در بخش نخست نقد *الف لام* یادآور شدم که امروز معاندان و کینه‌ورزان نسبت به امام، این نکته را دریافته‌اند که برای خدشه‌دار کردن چهره امام و زیر سؤال بردن شخصیت او، باید با زبان ستایش قلم زد و سخن گفت و در لابه‌لای بازگو کردن نیکی‌ها و ویژگی‌ها، سمپاشی و دروغ‌پردازی کرد و چهره او را مخدوش نشان داد.

با نگاهی به آورده‌های *الف لام* می‌بینیم که جناب نویسنده هر آنچه را درباره امام از نیک و بد یافته بدون بررسی، راست‌آزمایی و پژوهش علمی و عقلی بازگو کرده و به نوعی آن را مورد تأیید قرار داده است. البته نویسنده *الف لام* نشان داده است که در کار پژوهشی ناتوان و عاجز است و از عهده امور تحقیقی و پژوهشی برنمی‌آید و توان آن را ندارد که گزارش درست را از نادرست بازشناسد. علاوه بر این، از امام نیز هیچ‌گونه شناخت نداشته است تا بتواند دریابد آنچه درباره امام روایت شده است با روش و منش و دید و دأب امام تا چه پایه‌ای همخوانی دارد. همچنین اینکه نه تنها انگیزه‌ای برای شفاف‌سازی و روشن کردن واقعیت‌ها نداشته بلکه در راه ابهام‌آفرینی و شبهه‌ناک نمایاندن زندگی امام می‌توان گفت بی‌انگیزه نبوده است. از این‌رو، هر جا که گزارشی مرموز، مخدوش و دوپهلوی درباره امام یافته با ذوق‌زدگی ویژه‌ای آن را در کارپیچ ستایش به نمایش گذاشته است.

شادروان مهدی گلپایگانی فرزند آیت‌الله محمدرضا گلپایگانی، پس از دیدار با امام در ترکیه و بازگشت به ایران، گزارشی به منظور دستان مأموران ساواک سرهم‌بندی کرده تا خشم و کین آنان را نسبت به امام کاهش دهد و زمینه را برای بازگرداندن امام به ایران فراهم سازد و کسانی که بینش سیاسی درستی داشته باشند و از بیماری

روحی رنج نبرند درمی یابند که آنچه مرحوم سید مهدی گلپایگانی در گفت و گو با مقامات ساواک گزارش کرده است، سخنان فریب دهنده برای خام کردن آنان بوده است. لیکن نویسنده //ف لام از روی خوش باوری! یا برای شبهه افکنی نسبت به امام از این گزارش چنین سوءاستفاده کرده است:

... دو فرستاده آیت الله گلپایگانی ... پس از بازگشت ... به ایران به یکی از ساختمان های ساواک دلالت شدند؛ و در مصاحبه ای خصوصی، از دیدارشان با آیت الله خمینی گفتند. سید مهدی گلپایگانی گفت که آیت الله [خمینی] از ملاقات ما بسیار خوشحال شد ... و از اینکه دولت هزینه های تبعید او و پسرش را می دهد، امتنان داشت و در کل «علاقه خود را نسبت به حکومت و رژیم سلطنت و شخص اعلی حضرت همایونی اظهار داشت.» روشن نیست چه میزان از این جمله اخیر سهم آیت الله، چه اندازه سهم نمایندگان آقای گلپایگانی [!] و چه مقدار سهم مصاحبه کننده، تدوین گر و فشرده نویسی ساواک است [۸۰۰].

نویسنده //ف لام با این سهم بندی و سهم دهی دنبال آن است که ذهن خوانندگان را به بیراهه بکشاند و به آنها بیاوراند آنچه را که نمایندگان آقای گلپایگانی در بازجویی روایت و گزارش کردند بافته های خودشان برای انگیختن مروت و عطوفت مقامات دل سنج و بی رحم و مروت رژیم شاه نسبت به امام نبوده بلکه حتماً سخنانی و گفته هایی از امام در آن نهفته است! لیکن میزان، اندازه و مقدار آنچه از زبان امام بیرون آمده است، روشن نیست و بایسته است که صاحب نظران و کارشناسان به بررسی بنشینند! و اندیشه خود را به کار بگیرند تا دریابند سهم امام در آن گزارش ها چه میزان، مقدار و اندازه است! آیا تنها نسبت به سلطنت مشروطه اعلام وفاداری کرده! یا شخص اعلی حضرت همایونی را نیز ستوده است!! و صد البته جناب نویسنده //ف لام که آموزش یافته و آزمون گرفته ویژه از گزارش های «بحر طویل» ساواک است، گویا بر این نظر است که وفاداری به سلطنت مشروطه و شخص شاه را باید سهم امام در نظر گرفت!

ناگفته نماند که بازجوهای ساواک با وجود فکر و فهم الکلی و مغز انگلی دریافتند که گزارش ها و روایت های مرحوم سید مهدی گلپایگانی، بافته های خود اوست و از امام نیست؛ از این رو، از کنار آن گذشتند و به آن بها ندادند. آنها به درستی می دانستند که اگر امام فرضاً چنین موضع و نظری داشته باشد، به جای آن که نظر خود را به نمایندگان آقای گلپایگانی بازگو کند، آن را با مأموران شاه و ساواک که او را از دور و نزدیک در تبعیدگاه ترکیه زیر نظر و کنترل دارند در میان می گذارد، نه آنکه به نمایندگان آقای گلپایگانی به صورت محرمانه بگوید. این واقعیت را همه کسانی که از الفبای سیاست درکی داشته باشند به درستی درمی یابند.

نویسنده //ف لام —چنانکه اشاره شد— در پوشش ستایش از امام و شناساندن! او تا آنجا که می تواند در راه خرد شمردن او تلاش می کند. حتی گزارش های ساواک را— که برای او العیاذ بالله، حکم آیات قرآن را دارد— اگر مایه عظمت امام باشد، درز می گیرد و در آن دست می برد. برای او سخت و سنگین است به این واقعیت اذعان کند که دانشگاهیان و سازمان های سیاسی همانند دیگر قشرهای جامعه شیفته امام بودند یا ناگزیر بودند خود را از

ارادتمندان امام بنمایانند. او تلاش می‌کند چنین وانمود کند آنهایی که سر در راه امام گذاشته بودند و به او پیوستگی و دلبستگی داشتند از قشرهای سنتی جامعه و مشتی طلبه بودند، نه فرهیختگان و نخبگان و سیاستمداران جامعه که حتی پیرو تز اسلام منهای روحانیت‌اند. او جز در مواردی که ارتباط دانشگاهیان با امام به گونه‌ای آشکار است که نمی‌توان آن را نادیده گرفت، به پوشیده داشتن این ارتباط‌ها می‌کوشد. ساواک در گزارشی درباره کسانی که در روز عید فطر سال ۴۱ از تهران به قم و به بیت امام رفتند و پای سخنرانی امام گرد آمدند چنین آورده است:

ساعت ۷ صبح روز ۴۱/۱۲/۷... در حدود چهار هزار نفر از اهالی تهران و اعضای جبهه ملی در مسجد اجتماع کردند. در بین آنها... احزاب وابسته به جبهه ملی، دانشجویان، دانش‌آموزان، کسبه بازار و روحانیون از جمله شیخ جواد فومنی، فرهنگ نخعی، (متصدی کانون تشیع و طرفدارانش)، شیخ انواری، افراد هیئت قائمیه، اعضای مکتب توحید و بالأخره هیئت‌های مذهبی حضور داشتند... افراد مزبور مجدداً اجتماع و برای انجام نماز [عید فطر] در پشت آیت‌الله حجت [۱۴] و آیت‌الله شریعتمداری رهسپار شدند... آنگاه اجتماع، رو به منزل آیت‌الله خمینی به حرکت درآمد و شعارهایی بر له آیت‌الله خمینی می‌دادند. [۹۰۰]

نویسنده // الف لام گزارش بالا را چنین دست‌کاری کرده است:

...هفتم اسفند ۱۳۴۱ / عید فطر گروهی از طلبه‌های قم و زائران حضرت معصومه علیهما السلام بنابر رسم جاری، برای گفتن تبریک عید راهی خانه علما شدند. این گروه که عمدتاً از تهران به قم آمده بودند ابتدا به خانه آیت‌الله شریعتمداری رفتند و سپس راهی خانه آیت‌الله خمینی شدند. [۱۰۰۰]

نویسنده // الف لام نه تنها هویت جمعیتی را که به گفته او «عمدتاً از تهران به قم آمده بودند» و ماهیت سازمانی آنان را درز می‌گیرد، بلکه با آوردن جمله «گروهی از طلبه‌ها و زائران حضرت معصومه، بنابر رسم جاری» چنین وانمود می‌کند که عید فطر سال ۴۱ با سال‌های پیشین تفاوتی نداشته است، بلکه طبق روال سنوات گذشته، طلاب و زائرانی برای زیارت به قم و به بیوت علما «برای گفتن تبریک» رفتند! و این واقعیت را که پیام و کلام بیدارگر امام حتی دانشگاهیان، فرهنگیان، دانشجویان و دانش‌آموزان، نیز گروه‌های سیاسی را به قم کشاند و جبهه ملی را که در اعیاد مذهبی به ویژه عید فطر کمتر به یاد زیارت بودند و اصولاً با علما و حوزه‌های علمی میانه‌ای نداشتند، برای دیدار امام و شنیدن سخنان بکر و سازنده او روانه آن دیار ساخت، نادیده انگاشته است! با پندار اینکه اگر او آن واقعیت را درز بگیرد، تاریخ نیز آن را از یاد می‌برد! و به طاق نسیان می‌سپارد.

جناب نویسنده از آنجا که به گزارش‌های ساواک درباره امام باورمندی ویژه‌ای دارد، بخشی از سخنرانی امام در جمع دیدارکنندگان روز عید فطر را که پادوهای ساواک سرهم‌بندی کرده‌اند، آورده و بر پایه سیاست خرد شمردن و زیر سؤال بردن امام، واژه رکیک و سبکی را که گزارشگران ساواک به امام نسبت داده‌اند چنین

برجسته کرده است: «مملکت را به گند زده‌اند!» [۱۱] و نکته درخور توجه اینکه از تنظیم‌کنندگان صحیفه /امام خرده گرفته است که چرا بخش‌هایی از سخنرانی امام در روز عید فطر ۴۱ را از کتاب نهضت /امام روایت کرده‌اند! و از منبع «معتبر» و «موثق» اسناد ساواک بهره نگرفته‌اند!! لازم به یادآوریست که جمله «مملکت را به گند زده‌اند» در کلام امام در روز عید فطر سال ۴۱ نبود.

آرایش و پالایش چهره آلوده دیکتاتورها

نویسنده /ف لام دانسته یا ندانسته در راه خدشه‌دار کردن چهره امام از هیچ ترفند و نیرنگی پروا نکرده است و گاهی به خیال‌بافی و داستان‌سرایی دست زده یا بافته‌های ناشیانه و کودکانه برخی نادانان و فرومایگان را برجسته کرده و به آن جنبه واقعیت داده است. او پیرامون دیدار امام با شاه به عنوان نماینده آیت‌الله بروجردی (رحمت‌الله علیه) روایتی ساختگی و کودکانه را چنین پر و بال داده است:

...نماینده مرجع تقلید شیعیان جهان وارد اتاق انتظار شد، اما منتظر نماند و یک راست به اتاق دیدارها رفت. یک صندلی در آنجا دید، روی آن نشست. محمدرضا پهلوی که وارد شد، با تعجب، تنها صندلی اتاق را پر دید. خیلی زود صندلی دیگری آوردند [!][۱۲]

بافنده این داستان کودکانه، از روحانیان قم است که دربار را با محیط زندگی قرون وسطایی و بی در و پیکر عصر خود مقایسه کرده که به یک کاروانسرای سر راهی می‌ماند و از نظم و برنامه‌ای برخوردار نبود. باید دانست اول آنکه دربار این گونه نبود که بی‌دربان و نگهبان باشد و مراجعه‌کنندگان را رها کنند که سرشان را پایین بیندازند و به هر جا بخواهند بروند. رفت و آمد در دربار از هر سویی به سوی دیگر و از هر راهرو و سالنی به سالن دیگر طبق برنامه و با همراهی محافظ و نگهبان صورت می‌گرفت. دوم آن که امام، شخصی نبود که برخلاف آداب و اصول و مقررات معین گامی بردارد و حرکتی کند. امام، سخت مؤدب به آداب بود و هیچ‌گاه خلاف مقررات معین گامی برنمی‌داشت و کاری صورت نمی‌داد. بنابر روایت علامه شهید سید مصطفی خمینی (رحمت‌الله علیه) امام در دورانی که در منزلی در بورسای ترکیه می‌زیست هیچ‌گاه به حیاط و بالکن آن منزل قدم نگذاشت. یک بار از آن حیاط گذشت و از چند پله بالا رفت و وارد سالن و اتاق نشیمن شد و روز دیگر که به عراق اعزام می‌شد از آن پله پایین آمد و از آن حیاط بیرون رفت.

در مدت یازده ماهی که در آن منزل می‌زیست هیچ‌گاه از بالکن و حیاط آن استفاده نکرد. حتی پیش از تبعید سید مصطفی به ترکیه، پرده‌های پنجره‌های اتاق را پس و پیش نکرد. این منش امام برای این بود که نمی‌دانست اختیار او از آن منزل آیا در همان مرز سالن پذیرایی و اتاق‌هایی است که در آن اسکان یافته است یا خارج از آن محیط نیز در اختیار او قرار دارد؟ و هرگز نمی‌خواست با صاحب منزل این پرسش را در میان بگذارد که اختیارات من در این منزل تا چه حد و مرزی است؟ کنار زدن پرده‌ها ممکن بود با اعتراض صاحب منزل

روبه‌رو شود که از نظر امنیتی نایبستی این پرده‌ها کنار می‌رفت و چنانکه اشاره شد امام در امور شخصی مؤدب به آداب و پایبند به مقررات بود و هرگز بر آن نبود انتظامات و مقررات حاکم در محیطی را نادیده بگیرد.

سوم ادعای اینکه امام به دور از موازین اسلامی و اصول اخلاقی خودسرانه به هر جا که خواست وارد شود و هر جا که خواست بنشیند و به هیچ مقرراتی پایبند نباشد، ستایش‌آمیز نیست و به دور از نزاکت است. بی‌خبران ساده‌لوح و ناآگاه که در تار طنپیده خود گرفتارند، خیال می‌کنند که با این گونه بافته‌های پوچ و بی‌مایه امام را بزرگ می‌نمایانند!

و از آن یاهو‌گویان، لاده‌تر نویسندگان فرومایه‌ای‌اند که اصولاً از تحقیق و پژوهش بیگانه و بی‌بهره‌اند و تنها هنرشان آن است که گفته‌ها و نوشته‌های این و آن را بدون در نظر گرفتن اینکه جنبه هذیان و هرزه‌درایی دارد یا بر پایه دروغ‌بافی و افسانه‌سرایی گفته و نوشته شده است، سرهم‌بندی می‌کنند و به بازار عرضه می‌دارند و با یک دنیا گزاف، ادعا دارند که توانسته‌اند امام را از گمنامی برهانند! و بشناسانند!

نویسنده //ف لام به دنبال آوردن قصه کودکانه بالا، فرصت را غنیمت شمرده و کوشیده است امام را ستایشگر رضاشاه بنمایاند و بدین‌گونه در راه شناساندن! امام گام برجسته‌ای بردارد! و نکته ناگفته‌ای را بازگو کند! از این رو، چنین داستان‌سرایی کرده است:

...شاه نشست. آقای خمینی احترام لازم را گذاشت و لابد پس از گفت‌وگوهای مقدماتی و ارایه شرحی از حوادث تلخ ابرقو، خطاب به محمدرضا پهلوی اظهار داشت: «[پدر شما] این گروه ضاله [۱۳] را داد به طویلہ بستند [۱۴۰۰] [الان هم مردم ایران همان جریان را از شما انتظار دارند.» شاه آهی کشید و گفت شما الان را با آن وقت مقایسه نکنید. آن وقت همه وزرا و همه رجال مملکت از پدرم حرف‌شنوی داشتند. جرئت نمی‌کردند تخطی کنند. الان حتی وزیر دربار من هم از من حرف‌شنوی ندارد. من چطور می‌توانم این کار را بکنم؟ [۱۵۰۰]

چنانکه بیشتر یادآوری کردم به نظر می‌رسد که نویسنده //ف لام در کتاب هزار صفحه‌ای خود تنها بر آن نبوده است که در لابه‌لای به‌ظاهر ستایش، برچسب‌هایی به امام بزند و نسبت‌های ناروایی را بر او روا دارد، بلکه انگار مأموریت‌های دیگری را نیز دنبال می‌کرده است؛ از آن جمله بزک کردن چهره‌های آلوده و پلید که نزد ملت روسیاه‌اند. او گویا وظیفه‌مند بوده است که در این کتاب شیخ حسن روحانی را ستایش و چهره‌های سیاه دو دیکتاتور خون‌آشام، (رضاشاه و محمدرضاشاه) را آرایش کند. البته این شگرد در نوشته‌های خفیه‌نویسان مرموز و مأمور فراوان است که تلاش دارند زیر عنوان تاریخ‌نگاری، خائن را خادم و خادم را خائن بنمایانند؛ سید جمال‌الدین اسدآبادی را زیر سؤال ببرند؛ میرزا ملک‌خان ماسونی و دلال قراردادهای استعماری را «وطن‌پرست»! و خدمتگذار! بنمایانند؛ شیخ فضل‌الله نوری را هوادار استبداد و تقی‌زاده جاسوس و مأمور انگلیسی‌ها را از رهبران مشروطه و آزادی‌خواه وانمود کنند؛ آخوند خراسانی را فراماسون و پیرم‌خان جنایت‌پیشه را قهرمان وطن بنامند!

نویسنده /ف لام در این کتاب خود، به شکلی مرموزانه رضاشاه را از مخالفان گروهک بهایی- این زائیده گفتار پیر انگلیس- نمایانده و ادعا کرده است که نامبرده بهایی‌ها را به صلابه کشید! و این ادعای دروغ را به امام نسبت داده و از زبان امام بازگو کرده است تا برای خوانندگان در خور باور و پذیرش باشد! در صورتی که اولاً رضاشاه وامدار بهایی‌ها بود و آنها در رسیدن او به قدرت نقش بسزایی داشتند. اصولاً این بهایی‌ها بودند که نامبرده را کشف و با اردشیرجی آشنا کردند و زمینه را برای کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ هموار ساختند.

دوم اینکه رضاشاه برخلاف ادعای نویسنده /ف لام نه تنها هیچگاه بهایی‌ها را زیر فشار نگذاشت بلکه آنها در دوران سلطنت او از جایگاه بلندی برخوردار بودند. حبیب‌الله خان عین‌الملک، مجید آهی، سلطان یوسف‌خان، سرهنگ شعاع‌الله علایی، سرگرد صنیعی، علی محمدخان موقرال‌دوله و ... از بهایی‌هایی بودند که در رژیم رضاشاه، پست و مقام گوناگونی داشتند.[۱۶] [در پی کودتای سوم اسفند ۹۹ یکی از سران برجسته بهایی به نام علی محمدخان موقرال‌دوله در کابینه سیدضیاء به عنوان وزیر فواید عامه و تجارت و فلاحیت برگزیده شد. «این مقام نیز به دلیل خدمات بهائیان در پیروزی کودتا به او اعطا شد»[۱۷] آرامش خاطر رضاشاه به بهایی‌ها تا آن پایه بود که او سرگرد صنیعی را که یک بهایی طراز اول بود به عنوان آجودان ولیعهد گماشت.[۱۸] اصولاً باید دانست همان دستی که یک قزاق بی‌فرهنگ و بی‌سواد، دایم‌الخمیر و عربده‌کش به نام رضا پالانی را به عنوان شاهنشاه بر گرده ملت ایران سوار کرد، مثنی جاسوسان بی‌وطن به نام بهایی را زایید و به عنوان ستون پنجم به جاسوسی، فتنه‌گری و خیانت به ایران، اسلام و ملت ایران واداشت چگونه شدنی است دو جریانی که از یک دست پروریده است ضد هم کار کنند؟!]

نویسنده /ف لام از آنجا که هیچ‌گونه شناختی از امام نداشته و با مکتب و مرام و راه و خط امام آشنا نبوده است، چنین پنداشته که امام نیز بر پایه خوی و خصلت انتقام‌جویی و کینه‌توزی جاهلانه، هر گونه ظلم و تجاوز و رفتار غیر انسانی با گروهک بهایی را روا می‌دانسته و از اینکه رضاشاه آنها را به طویله بسته خرسند و خشنود بوده است و همان شیوه وحشیانه را به محمدرضاشاه سفارش کرده است! او امام را همانند جهله درنده غرب و غرب‌باوران مسخ‌شده و فاشیست‌مآب به اصطلاح «اصلاح‌طلب»! پنداشته است که، به صلابه کشیدن و زجرکش کردن مخالفان را روا می‌دانند و به آن می‌بالند! در صورتی که امام انجام هر گونه رفتار غیر انسانی و وحشیانه نسبت به بزهکاران که هر جرم و جنایتی و ظلم و خیانتی مرتکب شده باشند- حتی افراد کافر و ملحد را- خلاف مقررات اسلامی و موازین انسانی می‌دانستند و آن را مورد نکوهش قرار می‌دادند.

امام در درسشان در نجف بیان کردند که وقتی متهمی را که محکوم به اعدام شده است و او را به پای چوبه دار می‌برند، اگر کسی به ناحق سیلی به گوش او زد باید اجرای حکم اعدام را پس بیندازند تا متهم آن سیلی را که به ناحق خورده است، قصاص کند. خمینی پیرو راستین مولا علی (سلام خدا بر او) و از پرورش‌یافتگان مکتب آن بزرگوار است. آن حضرت فرمود- بنابر روایت- قاتل من با یک ضربه مرا از پای درآورده است؛ در دم قصاص مراقب باشید که بیش از یک ضربه بر او نزنید. رضاشاه فرضاً اگر بهایی را به طویله بسته بود، از نظر امام این کار

او محکوم و مورد نکوهش و کیفر بود و او هرگز آن رفتار غیر انسانی را به دیگران سفارش نمی‌کرد. امام درباره گمراهان، بدعت‌گزاران و کفرپیشگان خواهان اجرای قانون بود، نه به صلابه کشیدن و زجرکش کردن و رفتار وحشیانه‌ای که زورمداران غرب و شرق و پیروان خودباخته آنان به آن دست می‌زنند. امام تا آن پایه از رأفت و شفقت برخوردار بود که حتی از کشتن مگس و پشه دوری می‌گزید و در منزل امام در نجف اشرف که نگارنده از نزدیک شاهد بود، اسپری حشره‌کش هرگز به کار نمی‌رفت.

چه دردناک و رنج‌بار اینکه عناصری ناآشنا به خط و راه امام و بیگانه از مبانی اسلام به خود اجازه می‌دهند که به علت نادانی و خامی یا روی انگیزه شیطانی و از پیش برنامه‌ریزی شده، چهره امام را آن گونه مخدوش سازند که انگار تا آن پایه از نظر اخلاقی و انسانی سقوط کرده بود که جنایت‌کاری‌های غیر انسانی و ننگین رضا پالانی قلدر و آدمکش را می‌ستوده و به پس‌افکند او سفارش می‌کرده است!!

جناب نویسنده //ف لام پس از آرایش چهره منحوس پهلوی اول و به اصطلاح پوشاندن راز و رمز او با بهایی‌ها، به بزک کردن چهره پلید پهلوی دوم پرداخته و از او قیافه‌ای بی‌گناه! و حق به جانب ساخته است که انگار تا آن پایه فروتن و بی‌کبر و ریا بود که با امام به درد دل پرداخته و با صراحت به ناتوانی خود اذعان کرده است و از آن مهم‌تر اینکه او نیز همانند پدر ضد بهایی! خودش از بهایی‌ها نفرت داشته! و بر آن بوده است که آنها را به طویل‌ه‌بندد! اما طفلک! چه کند که از اقتدار لازم برخوردار نبوده و حتی وزیر دربارش نیز از او حرف‌شنوی نداشته است!! در صورتی که محمدرضا شاه نیز همانند پدرش وامدار بهایی‌ها بود و به آنها بیش از هر کس دیگر برای حفظ تاج و تخت خود اعتماد داشت. علاوه بر این، کیست نداند که آن شاه مغرور و تازه به قدرت رسیده و فرزند خلف رضاخان تا آن پایه کبر و نخوت و خودخواهی داشت که هرگز کاستی و ناتوانی در خود نمی‌دید، خود را از پدرش قدرتمندتر می‌پنداشت و اقتدار خود را از چرچیل و روزولت و استالین کمتر نمی‌دانست! «این تکبر، ظالمان را عادت روزانه است!» لیکن گندزدایی از چهره دیکتاتورها از آن خودباختگانی است که کلک را با کلک در هم می‌آمیزند.

خمینی الف لامی !

مثلی است معروف که «شنونده باید عاقل باشد». شنونده اگر تا آن پایه میان‌تهی، فرومایه و ناپخته باشد که هر آنچه را که در اسناد و خاطرات نامعتبر آمده است بدون ارزیابی، تیزبینی و ریزبینی، چشم بسته بپذیرد و بازگو کند مانند مگس حامل میکروب و آلودگی‌هاست که تنها هنرش به فساد کشاندن محیط است. باید گفت که نقش نویسنده //ف لام این گونه است. او هر آنچه را درباره امام یافته به ویژه اگر به زیان امام بوده است آگاهانه یا ناآگاهانه بازنویسی کرده و به آن اعتبار بخشیده است! او روایتی نارسا و نادرست از دیدار سلیمان بهبودی (نماینده شاه) با امام را چنین بازگو کرده است:

...بهبودی سلام شاه را رساند و اندکی درباره نظام ارباب و رعیتی گفت و از قول شاه ابراز داشت کاری که می‌خواهیم بکنیم قانونی است؛ املاک را به زور نمی‌گیریم؛ می‌خریم. آیت‌الله گفت که خرید ملک دیگران به زور جایز نیست، اما دعوی ما درباره این چیزها نیست». بلکه دو مطلب را باید بگویم یکی اینکه شاه قرار بود دیگر ارتجاع سیاه نگوید، ولی دوباره این حرف را گفته است. [!!!!] دوم اینکه علم... گفته است در این کار [۱۹] دولت جلودار نیست، بلکه شخص اعلی‌حضرت جلودار است... بهتر بود در این قضیه هم علم جلو می‌آمد تا اگر ضربه‌ای وارد شد، شاه ضربه نخورد... [!]. [۲۰]

شاه در پی اعلام رفراندوم پیرامون مواد ششگانه، سلیمان بهبودی را به عنوان نماینده رسمی خود به قم فرستاد تا انگیزه و اندیشه خود را برای علما توضیح دهد و نظریه‌های آنان را نیز بشنود و تا سر حد امکان آنان را با رفراندوم شاه همراه سازد. امام در این دیدار آنچه را که با صراحت مطرح کرد در اعلامیه‌ای که بعد از آن دیدار بیرون داد بازگو کرد و بندهایی از آن را برشمرد لیکن بنابر آورده نویسنده /ف لام عمده‌ترین اشکالی که امام در دیدار با سلیمان بهبودی مطرح کرده و روی آن با شاه دعوا داشته دو مطلب بوده است: نخست اینکه شاه کلمه «ارتجاع سیاه» را بر زبان نیاورد! چون امام آن را به خود می‌گرفته! و به اصطلاح اهل ادب «ضمیر مرجع خود را پیدا می‌کرده است!» دوم اینکه علم به جای شاه جلودار انجام رفراندوم شود تا اگر پیشنهاد شاه با بی‌اعتنایی و رأی منفی مردم رو به رو شد «شاه ضربه نخورد»!! و چون این دو مطلب مورد نظر امام، از سوی شاه پذیرفته نشد! امام دست به قلم برد و با صدور اعلامیه‌ای رفراندوم شاه را غیر قانونی و فرمایشی خواند و در واقع نخستین ضربه را خود به شاه وارد کرد!

خمینی‌ای که جناب نویسنده /ف لام بر آن است به مردم بشناساند و به تاریخ معرفی کند این گونه است! که اولاً تا آن پایه ساده‌اندیش، ضعیف‌النفس و خودپسند است که از هرزه‌درایی و نارواگویی مخالفان علیه خود او بی‌تاب و از خودبی‌خود می‌شود و حتی با طرف، در پشت پرده قرار می‌بندد که به او بدگویی نکند و آنگاه که با نماینده شاه روبه‌رو می‌شود عمده‌ترین و مهم‌ترین اعتراض او این است که چرا شاه قول و قرار را نادیده گرفته است! «قرار بود دیگر ارتجاع سیاه نگوید!» انگار امام خود را مصداق ارتجاع سیاه می‌دانسته و از آن کلمه رنج می‌کشیده است! دوم اینکه امام تا آن پایه شاه‌دوست بوده! که شکست شاه در رفراندوم را نمی‌توانسته است برتابد و بر خود هموار کند؛ از این رو پافشاری داشته است که امیراسدالله علم مسئولیت رفراندوم را بر دوش بگیرد که «شاه ضربه نخورد!»»

به یاد دارم که در اسفندماه ۱۳۴۱ رژیم شاه برای اینکه بتواند امام را مرعوب کند و به پس‌روی وادارد فحش‌نامه‌ای علیه او با امضای ساختگی «سازمان زنان ایران» در قم پخش و به دیوار کوچه‌ها و خیابان‌های قم نصب کرد. در آن شب‌نامه زنده‌ترین، زشت‌ترین و بی‌شرمانه‌ترین نسبت‌ها را به امام داده بودند. با شماری از جوانان روحانی در آن شب سرد زمستان در کوچه‌ها و خیابان‌های قم دور زدیم و آن شب‌نامه‌های ننگین را در مرز توان خود از در و دیوار کندیم. فردای آن شب به بیت امام رفتیم. امام در جمع شماری از مردم و روحانیان

نشسته بود. من به گمان اینکه او از آن شب‌نامه بی‌خبر است با شرمندگی و لکنت زبان از آن اهانت بی‌شرمانه سخن گفتم. امام با یک دنیا وقار و متانت اظهار کرد: بله به منزل ما نیز ریخته بودند، چرا آن را جمع کردید بگذارید بر دیوارها باشد تا ماهیت این دستگاه جبار برای مردم بهتر روشن شود. فردای آن روز در سخنرانی خود در مسجد اعظم در ۲۹ اسفند ۴۱ با اشاره به این شب‌نامه اظهار کرد:

...به من اگر فحش می‌دهند شما چرا غصه می‌خورید؟ شما چرا نگران می‌شوید؟ چرا کاغذها [شب‌نامه‌ها] را جمع می‌کنید؟ مگر من از حضرت امیر علیه‌السلام بالاتر هستم؟ معاویه چند سال در بالای منبر به علی فحش داد و آن حضرت صبر کرد... [۲۱]

این از ویژگی‌های آن ابرمرد تاریخ است که مردم او را به عنوان امام، رهبر و پیشوا برگزیدند و سر در راه او نهادند که انسانی بود تکامل یافته، از خودرسته و به مقام رضا و فنا دست یافته بود. به مردم عشق می‌ورزید، مردم را محرم راز می‌دانست، با مردم حرف می‌زد و با مردم حرکت می‌کرد. در برابر دشمنان و زورمداران و جهان‌خواران، سرسخت و سازش‌ناپذیر بود. هر گونه گفت‌وگو و بند و بست با دشمن درون‌مرزی و برون‌مرزی را رد می‌کرد و آن را جایز نمی‌دانست. آنگاه که او را به عراق تبعید کردند (۱۳ مهر ۴۴) شب‌نامه‌ای ضد او در نجف پخش شد که در آن نسبت‌های ناروایی به او داده بودند. امام به مصداق «و اذا مروا باللغو مروا کراما» از آن بی‌تفاوت گذشت و خم به ابرو نیاورد. دو تن از اساتید نجف (آیت‌الله رضوانی - آیت‌الله راستی) نزد او رفتند و اظهار کردند: «یا خود این شب‌نامه را تکذیب کنید یا به ما اجازه دهید از شما دفاع کنیم و آن را تکذیب کنیم». امام پاسخ داد: «دیگر فرصتی برای دفاع از خود نمانده است. اگر فرصتی باشد باید از اسلام دفاع کرد. بروید از اسلام دفاع کنید.» (نزدیک به این مضامین) امام از اینکه به او اهانت کنند و به او نسبت ناروا بدهند و تهمت بزنند پروا نمی‌کرد و خود را نمی‌باخت، چون خود را نمی‌دید، از خود رسته بود، به خدا رسیده بود. برای او ستایش یا نکوهش یکسان بود و در او تأثیری نداشت. مرحوم سید احمد آقا روایت می‌کرد که روزی با امام نشسته بودیم فریاد «درود بر خمینی» از حسینیه جماران از سوی مردمی که منتظر دیدار او بودند طنین‌انداز بود. امام به من گفت: احمد اگر به جای شعار «درود» بگویند: «مرگ»، برای من مساوی است!

اما امروز دست‌های ناپاکی به کار افتاده است که از امام چهره دیگری بسازد، او را لیبرالیست و «اصلاح‌طلب!» بنمایاند، پیرو اسلام رحمانی (بخوانید اسلام امریکایی) بداند، از او انسانی چند چهره بسازد که روزی با تیمسار پاکروان رمز و راز سربسته‌ای دارد که هیچ‌گاه برملا نمی‌شود. [۲۲] روزی از هواداران سرسخت سلطنت و رژیم شاهنشاهی است و اعلام می‌کند که «اگر روزی قرار تغییر رژیم در کشور باشد چون آن را به ضرر جامعه می‌دانم. صددرصد با آن مخالفت می‌کنم!!» [۲۳] تا آن پایه خودپرست است که با شاه قرار می‌بندد که دیگر در سخنان خود «جمله ارتجاع سیاه را بر زبان نیاورد» و به او اهانت نکند و آنگاه که نماینده شاه نزد او می‌آید تا پیرامون لوایح ششگانه و فراندوم برای او توضیح دهد و نظر او را بشنود، او اظهار می‌دارد که دعوای ما درباره

این چیزها (لوايح ششگانه و رفراندوم) نیست بلکه بر سر این است که شاه قرار بود دیگر ارتجاع سیاه نگوید!!^[۲۴] [این خمینی است که //ف لام ساخته و بر آن است که به مردم بشناساند!

آیا نیایستی بر مظلومیت امام و بر تاریخ‌نویسی افسارگسیخته این کشور گریست؟!

۱]. حبیب اسماعیلی در مراسم همایش نقد و واکاوی آثار مرتبط با «زندگینامه امام» این نکته را بیان کرد.

۲]. هدایت‌الله بهبودی، //ف لام خمینی، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۹۶، ص ۲.

۳]. نقطه چین از نویسنده //ف لام است.

۴]. نقطه چین از نویسنده //ف لام است.

۵]. همان، ص ۸۰۱.

۶]. نگارنده این شخص را پس از انقلاب یکی، دو بار از نزدیک ملاقات کرده اما دیگر از او خبری ندارد.

۷]. همان، ص ۷۸۱.

۸]. همان، ص ۴۹۱-۴۹۲.

۹]. سیر مبارزات امام خمینی در آئینه اسناد به روایت ساواک، تهران، عروج، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۱۵۵.

۱۰]. هدایت‌الله بهبودی، همان، ص ۲۴۵.

۱۱]. همان، ص ۲۴۶.

۱۲]. همان، ص ۱۶۰-۱۶۱.

۱۳]. مقصود بهایی‌ها هستند.

۱۴]. نقطه چین در متن اصلی است.

۱۵]. هدایت‌الله بهبودی، همان، ص ۱۶۱.

۱۶]. مریم صادقی، واکاوی در لجنه، تهران، کیهان، ۱۳۹۲، ص ۱۰۹-۱۱۲.

[۱۷]. عبدالله شهبازی، جستارهایی از تاریخ بهائی‌گری در ایران، ص ۲۸.

[۱۸]. همان، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی (خاطرات حسین فردوست)، تهران، اطلاعات، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۵۶.

[۱۹]. مقصود تقسیم اراضی است.

[۲۰]. هدایت‌الله بهبودی، همان، ص ۲۳۶.

[۲۱]. صحیفه امام، ج ۱، ص ۱۶۳.

[۲۲]. هدایت‌الله بهبودی، همان، ص ۳۷۷.

[۲۳]. همان، ص ۳۶۸.

[۲۴]. همان، ص ۲۳۶.